

کسروی، شریعت و فرم‌اسیون دینی

محمد امینی



کسروی شاید یگانه کسی باشد که در آن هنگام که گروه‌های سیاسی نیز در برابر کرنش دولت به تازش روحانیان و نهادهای دینی بر قانون‌ها و ساختارهای سکولار و مدرن، خاموش بودند، خامه آتشین بر کاغذ می‌نهاد و به این رفتار می‌توفید و پیامدهای آن را پیش‌بینی می‌کرد.

اگر بنویسم که کسروی، گفت و گو برانگیزترین روشنفکر دوران مدرنیته ایران است، سخنی به گزاف بر کاغذ نهاده‌ام. با این که شش و شش سال از ترور او در کاخ دادگستری می‌گذرد، گویی او زنده و کوشا در کانون گفتمان اجتماعی امروز ایران نشسته و هنوز سخنی برای گفتن دارد. هفت دهه بی‌مهری دولتیان به کتاب‌ها و نوشتارهایش، نه بازدارنده روی‌آوری نسل در پی نسل جویندگان راستی و شیفتگان پژوهش در تاریخ بوده و نه دم‌تیز نقد او را به خرافات و شریعت‌کند کرده است. راستی این است که هرچه زمان می‌گذرد، کمبود کسانی که مانند او به نقد بی‌امان روشنفکرانه به ارزش‌های فرهنگی چیره‌بنشینند، بیشتر و بیشتر احساس می‌شود.

در بلندی جایگاه او در میان پژوهش‌گران تاریخ کمتر جای درنگ و پرسش است. این کسروی روشنفکر پرخاشگر به شریعت و طریقت و فرهنگ است که گفت و گو برانگیز بوده و هست. اگر او آن کوله بار پژوهش‌های تاریخی و زبان‌شناسی را با خود نمی‌داشت و هر آینه سال‌ها آموزش دینی و چیرگی بر زبان قرآن در پیشینه و چنته اش نبود، پرخاش او به ارزش‌های دینی و فرهنگی ایران چنین‌گزنده و ماندگار و پرجنجال نمی‌شد. برای شناخت این کسروی باید به سپیده دم مدرنیته ایران و آغاز جنب و جوش اصلاحات دینی در ایران بازگشت. راستی این است که با فرارسیدن بامداد مدرنیته در ایران، پرخاش به رفتار و اندیشه‌های شریعت‌مداران، با گفتمان تجدد و نوسازی ایران درهم آمیخت. پیشگامان نوآوری در ایران که برخی از آنان هم با رخت دینی به این گفتمان پیوسته بودند، راهی جز این نمی‌داشتند که باورهای چیره‌مذهبی دوران خویش را به چالش کشند و برداشتی «مدرن» یا مدنی از دین که با پیشرفت و قانون‌مداری سازگار باشد، ارائه دهند. کسروی، فرزند این دوران و یکی از برجسته‌ترین نمایندگان روشنفکری‌گری و خیردمداری پس از مشروطه بود.

اگرچه پیش از کسروی هم بسیاری به نقد آن چه که برخی «خرافه» های واردشده به دین می خواندند و کسانی آن ها را «انحرافی از دین» به شمار می آوردند، پرداخته بودند، احمد کسروی از این خرده گیری ها فراتر رفت و یکی از برجسته ترین نمایندگان پیوند اندیشه تجدد و ناسیونالیسم ایرانی با منورالفکری و نوآوری دینی شد. مردی که نویسندگی و پژوهش را از دفترچه آموزشی شریعت احمدی در ۱۲۹۳ خورشیدی در تبریز آغاز کرده بود، در سال های پایانی زندگی به چنان جایگاه بلندی در خرد پرسش گر و دانش رسید که یک تنه در برابر شریعت رسمی و پاسدارانش ایستاد و سپهر اندیشه پردازی را در ایران با نام خویش درآمیخت و با جان خویش رنگین کرد.

کسروی که پیشتر درس دینی خوانده بود و رخت ملایی برتن داشت، کار بازبینی در داوری های چیره بر ایرانیان شیعی را از کتاب آیین (۱۳۱۱)، ماهنامه پیمان (از یکم آذر ۱۳۱۲) و نامه همایون (از مهرماه ۱۳۱۳) آغاز کرد. از همان بخش نخست آیین پیدا است که او در آن هنگام دین را یکی از نیازهای جامعه و آدمیان می دانسته و یکی از چخش هایش با اندیشه ها و تمدن اروپایی این بوده که «اروپا از روزی که دست به اختراع گزارده و چند ماشینی پدید آورده، به دشمنی دین برخاسته و تیشه بر ریشه آن عامل سترگ آسایش جهانیان فرود آورده که اکنون، بی دینی یکی از ارمغان هایی است که شرقیان اروپا رفته برای همشهریان خود می آورند».

یک سال و اندی پس از چاپ آیین، در شماره های سال نخست ماهنامه پیمان در ۱۳۱۲-۱۳ نشانه های روشن تری از آغاز دگرگونی اندیشه کسروی پیرامون اسلام و شیعی گری می یابیم. در این زمان، نگاه او به دین های بزرگ این گونه است که «بی پرده بگویم، همه آن گفتگوها که به نام زرتشتی و جهود و ترسا و مسلمان و دیگر نام ها در جهان است و پای بند جهانیان گردید، همه بیهوده و بی مایه است. خدا و پیغمبران از این گفتگوها بیزاراند. زرتشت و موسی و عیسی و محمد همگی فرستادگان یک خدا بوده اند و همه را باید بپذیرفت و جز به یک دیده ندید».

کسروی در این هنگام نه سرستیز با اسلام داشت و نه به چالش آشکار با ملایان شیعی برخاسته بود. همکاری کسروی با همایون که به سردبیری علی اکبرحکمی زاده، فرزند شیخ مهدی قمی، نام آور به پایین شهری، در قم منتشر می شد، گواهی بر این کوشش او در نزدیکی با دیگر مصلحان مسلمان و شیعی بود. در نخستین شماره همایون در مهرماه ۱۳۱۳ نوشتاری از کسروی به چاپ رسید که به خواننده اندرز

می داد «دین را بنیاد زندگانی ساخته، از یکسو هم با بیدینی که بدترین آسیب جهان می باشد نبرد نماید و از سوی دیگر خرافات و گمراهی های دینی را که خود شکل دیگر بیدینی است از ریشه براندازد».

سه سال دیرتر (۱۳۱۶) که کسروی راه رستگاری را نوشت، راهکار رستگاری این جهانی برای او آشکار تر شده بود: «راه دین جدا و راه دانش جدا است... امروز دانش ها به راه باز و روشنی افتاده و پیشرفت تندی می کنند و چون آگاهی هایی که در باره زمین و آفتاب و ستارگان و ابر و باران و برف و صدها مانند این ها به دست آمده» با پندارهای بی پای کیش ها ناسازگار است، کسانی پنداشته اند دانش ها بنیاد دین را خواهد برانداخت و اینان به یکبار از دین نومیدند... اگر راستی را بخواهند، پیشرفت دانش ها و آگاهی هایی که از آن راه به دست آمده با گوهر دین برخوردی ندارند».

سه سال و اندی پس از نگارش راه رستگاری، ایران به اشغال متفقین درآمد. یکی از پی آمدهای پایان دوران پادشاهی رضاشاه و بازشدن جامعه، آزادتر شدن کوشش هواداران افزایش جایگاه شریعت در زندگی اجتماعی و سیاسی و ساختارهای قضایی و آموزشی کشور بود. یکی از نخستین زمینه های پرخاش شریعت مداران، کنارنهادن قانون کشف حجاب و بازگرداندن «چادر عفت» بر سر زنان مسلمان بود. در تابستان سال ۱۳۲۲ آیت الله قمی که در واکنش به کشف حجاب نام آور شده و تن به تبعید به عتبات داده بود، در میان پیشواز شادمانه دولتیان و مدیران شهرستان ها، از عراق به ایران سفر کرد و از مشهد به سهیلی نخست وزیر آن زمان تلگرافی فرستاد و خواهان «لغو کشف حجاب، انحلال مدارس مختلط، برپایی نماز جماعت، تعلیم قرآن و درس های دینی در مدارس، آزادی حوزه های علمیه...» شد. هیئت وزیران هم در نشست دوازدهم شهریور آن سال، درخواست های او را پذیرفت. در همان زمان کسانی هم از میان روحانیان به بستن گرما به های دوش دار و ساختن خزینه به جای آن ها فتوا دادند که کسروی در یکی از شماره های پرچم به آن کوشش های واپسگرایانه پرداخت.

در این دوران است که گفت و گو بر سر گماشتن ناظر شرعیات که درخواستی فراتر از قانون اساسی ایران بود، بار دیگر بالاگرفت و روحانیان خواستار اجرای قانونی شدند که در سال ۱۳۰۱ به تصویب رسیده و هرگز اجرا نشده بود. در سال ۱۳۲۴ سید ابوالحسن اصفهانی که زعیم و رئیس حوزه نجف و بلندپایه ترین مرجع تقلید شیعیان بود، در نامه ای به سید محمد بهبهانی که با درباریان و نخست وزیران آن

دوران نشست و برخاست می داشت، نیاز به گزینش ناظر شرعیات را از سوی او به دولت گوشزد کرد و از جمله نوشت: «مطابق قانون باید در هر ایالت و شهرستانی یک ناظر شرعی^۱ات به رسمیت شناخته شود.»

کسروی شاید یگانه کسی باشد که در آن هنگام که گروه های سیاسی نیز در برابر کرنش دولت به تازش روحانیان و نهادهای دینی بر قانون ها و ساختارهای سکولار و مدرن، خاموش بودند، خامه آتشین بر کاغذ می نهاد و به این رفتار می توفید و پیامدهای آن را پیش بینی می کرد. برگ های پرچم و نوشتارهای دیگر کسروی گواه این دلیری و تیزبینی او است. در ماه های پایانی سال ۱۳۲۳ در دولت به ما پاسخ دهد نوشت: «راست است می بینیم دولت های ما با ملا^۲یان نیک ساخته اند. در این سه سال دیدیم که چه پشتیبانی ها به ملا^۳یان می نمایند و چه نقشه ها برای چیره گردانیدن آن ها می کشند. دیدیم هنگامی که حاجی آقا حسین قمی از نجف آهنگ ایران کرد، رادیوی ایران تا مرز عراق به پیشواز او رفت و تو گفתי قهرمان لنین گراد را به ایران می آورد. راه پیمایی او را گام به گام آگاهی داد. دیدیم که دولت به او رسمیتی داد، رسمیتی که ما تا کنون معنایش را نفمیده ایم و پیشنهاد های او را درباره چادر و چاقچور به رسمیت پذیرفت و پاسخ رسمی داد. دیدیم که پسر آقای حاجی ابوالحسن [اصفهانی] برای گردش به ایران آمد و آقای ساعد نخست وزیر آن زمان به همه فرمانداران و استانداران دستور فرستاد که پذیرایی های بسیار باشکوه از او کنند که رونویس نامه ها در دست ما است. دیدیم در این سه سال رادیوی ایران یک دستگاه ملا^۴یی گردید که کم کم روشن باز شد و پارسال و امسال روضه هم خواندند. اگر جلوگیری نشود هرآینه سال آینده نوحه نیز خواهند خواند و خانواده ها باید در پیرامون رادیو دایره پدید آورند و به هوای آن سینه کوبند و ترجیع های نوحه را خوانند.»

کسروی دریافته بود که رضاشاه زدایی، با ناتوان ساختن ساختارهای سکولار همراه شده و از گستاخ شدن ملا^۵یان منبری در رواج اندیشه های خرافی و برانگیختن مردم به واپس گرایی بیمناک بود. در زمستان سال ۱۳۲۱ که کمبود خوارو بار بیداد می کرد، در کتاب خدا با ما است نوشت که «می خواهند با دعا و نذر و روضه خوانی و میانجی برانگیزی (شفاعت) چاره کنند... ملا^۶یان و روضه خوانان به منبر رفته از جهان نکوهش ها می سرایند و مردم را از پرداختن به زندگی دل سرد بلکه بیزار می گردانند». در همان جا از زبان یک منبری چنین بازگو می کند که گویا گرفتاری کم یابی و گرانی خواروبار، جوراب به پانکردن زنان و سینما رفتن ایشان است و پرخاش گویانه می نویسد که «ای

نافهم، خدا کینه زنان هوس باز تهران و تبریز را می جوید از بی نوایان بوشهر و بندر عباس؟» خدا با ما است، پیش نویس شیعی گری بود. کسروی بسیاری از آن اندیشه هایی را که سالی پس از آن در شیعی گری برکاغذ نهاد و ایرادهایی که به این کیش گرفت، در خدا با ما است آورده بود.

در پیرامون اسلام که چند ماه پس از خدا با ما است منتشر شد، کسروی شمشیر قلم را از رو بست. نقد او به باورهای اسلامی زمان خود که انگ سلفی گری را در پی داشت، چنین بود: «اسلام دوتا است، یکی اسلامی که پاک مرد عرب هزار و سیصد و پنجاه سال پیش بنیاد نهاد و تا قرن ها برپا می بود و دیگری اسلامی که امروز هست... از آن اسلام چیزی باز نمانده... این اسلام نام، این دستگاهی که با دست ملایان می گردد، نه تنها سودی نمی دارد زیان های بزرگی نیز می رساند و مایه بدبختی می باشد». در همین کتاب نوشت: «خیرد که گران مایه ترین داده خدا است، باید هرکسی آن را نیک شناسد و پیروی کند... ولی مسلمانان این را نمی شناسند و ارجی نمی گزارند... این جهان همیشه در حال پیشرفت است. پیشرفت یک بند برجسته ای از این جهان می باشد و باید هر زمان نیکی های دیگری در آن پیدا شود. ولی مسلمانان وارونه این را می شناسند و در نزد آنان گذشته از اکنون و آینده بهتر می بوده».

این گفته کسروی که قرآن بر پایه دانش های زمان خویش نوشته شده و نه دانش های امروز، خشم منبریان و پاسداران شریعت رسمی را برانگیخت. او در اشاره به شیخ هبه الدین شهرستانی نوشت که «مصلحی» در عراق پیدا شده که کتابی نوشته و چنین وانموده که پیغمبر و دوازده امام، ستاره شناسی نو را می شناخته اند... این ندانسته که اگر گفته شود پیغمبر اسلام همه چیز را می دانست، صد دشواری در زمینه قرآن و آیه های آن پدید آید. شنیدنی است که در قرآن [در سوره کهف] در داستان ذوالقرنین زمین را گسترده و هموار نشان می دهد و آن روز دانسته مردم همین می بود و این آقای مصلح از آن چشم پوشیده آیه هایی را یاد می کند که گرد بودن زمین و گردش آن را به گرد خورشید باز می نمایند».

شیعی گری که نخستین ویرایش آن هشت ماه پس از پیرامون اسلام به چاپ رسید، دربرگیرنده پرسش ها و ایرادهایی بود که کسروی در نوشتار و گفتارهای پیش از آن، به اسلام آن روز و شیعی گری گرفته بود. شیعی گری با گردآوردن آن پرسش ها و داوری ها در یک جا، کار جنجال برانگیزان و دشنام گویان را آسان تر کرد. افزون براین، روش جدلی

به کارگرفته شده در این کتاب که با منطقی بسیار استوار و دانش او بر قرآن و چیرگی بر زبان عرب همراه بود، خشم شریعت مداران را بیش از پیش برانگیخت.

به هر روی، کسروی از نواندیشی شیعی به نواندیشی اسلامی و سرانجام به پاک دینی و کنار نهادن همه دین های پیرامونش رسید. درست یا نادرست، برآن بود که دگرگونی ایران و بهبود زندگی مردم شدنی نیست مگر با پذیرش دگرگونی هایی در باورهای دینی توده و کنار نهادن ارزش های فرهنگی فرومایه و آن چه را که او روش های بی بنیاد آیین چیره بر ایران می خواند. داوری کسروی پیرامون دین، اسلام و شیعی گری هرچه بود، در این جای گفتگو نیست که او تا پایان زندگی پربارش، خداپرست ماند و در همه نوشته هایش و از جمله در شیعی گری که بهانه ای برای کشتن او شد، قرآن را ستایش می کرد، از پیامبر اسلام به نیکی سخن می گفت و او را «پاک مرد عرب» می خواند و علی بن ابی طالب را به راست گویی و پاک دامنی می ستود. اما افزود که قرآن برای زمان های گذشته بوده و «در زمان اسلام دانش های کنونی نمی بوده و مردم عرب جز آگاهی های ساده نمی داشته اند... لیکن پیدا است که در این زمان با آن زبان کاری انجام نتواند گرفت و آن پیروی که اسلام از دانسته های زمان خود کرده، [امروز] جز مایه رمیدگی نتواند بود».

کاری را که کسروی به انجامش برخاسته بود، خواه ناخواه می بایست که واکنش روحانیان را در پی داشته باشد. اما خود کسروی هم پیش بینی نمی کرد که واکنش ایشان آن چنان دشمنانه باشد و با پشتیبانی گروهی از دولتیان همراه گردد. افزون این که از گیرودار مشروطه و بابی خواندن آزادی خواهان از سوی ملاّیان مشروعه خواه، این گونه رفتارها فروکش کرده بود و گمان براین بود که تکفیر و «مهدور الدّم» خواندن از دین برگشتگان یا منتقدان به آیین ها، دست کم از زندگی شهری ایران رخت بر بسته باشد که چنین نبود.

از این زمان، دشنام و ناسزا گویی به کسروی در نوشتار و گفتار بالا گرفت. در محرم سال ۱۳۲۳ که از روزهای پایانی آذرآغاز شد، منبری های تهران و شهرهای دیگر، ناسزاگویی و تکفیر کسروی را از سخن گفتن پیرامون گرفتاری های مردم و کشور برتر یافتند. در مسجد سپهسالار، یکی از منبری های سرشناس تهران عمایه بر زمین کوفت و گریان فریاد برآورد که کسروی برآن است که در در روز یکم دی ماه شماری قرآن در آتش افکند! اگرچه کسروی بارها نوشته بود که انگیزه او از کتاب سوزانی، آگاهانیدن مردم به بدآموزی های آن کتاب ها

است، هیچ انسان فرهیخته و دانش پژوهی نمی تواند از این کار کسروی پشتیبانی کند. این کار اگرچه به داوری کسروی تلنگری به مغز های خفته بود، گروه گسترده ای از درس خواندگان و روشفکران آن زمان را به سرزنش کسروی برانگیخت. در همین جا باید بیافزایم که کسروی هرگز کتاب ها مقدس آیین ها را در آتش نمی افکند و انگ قرآن سوزی، دروغی برای برانگیختن توده بیش نمی بود.

در گواه این که نه کارزار دشمنانه و تهدید آمیز پاسداران شریعت او را بیمناک کرده و نه سخنان فلان وکیل و وزیر او را از کاری که به آن برخاسته بود بازداشته، با دلیری بسیار باردیگر آن چه را که در شیعی گری نوشته بود، بازگو کرد: «در این کیش آن چه جا ندارد، سخن از کشور و توده و کوشش در راه آن ها است... از روی مشروطه، حکومت حق توده است که باید با برگزیدن نمایندگان و پدید آوردن مجلس شورا و دولت و اداره ها از حق خود بهره جویند. در حالی که از روی کیش شیعی، حکومت حق علما است! ... در آغاز جنبش مشروطه که حاجی شیخ فضل الله و کسان دیگری از ملاّیان فریاد می زدند، مشروطه به ضد مذهب جعفری است، راست می گفتند. سخن ایشان تا این جایش بسیار استوار می بود. خواست شان هرچه بوده باشد، سخن شان راست بوده.»

در این باره که کسروی با پرخاش به شریعت و نوشتن شیعی گری، بهایی گری و صوفی گری و پایه نهادن باهماد آزادگان و پاک دینی، در سودای آغاز دینی تازه بوده، بسیار نوشته اند. بسیاری هم به این داوری ها پاسخ گفته و آن را نادرست دانسته اند. راستی هرچه باشد، کسروی را زنده نگذاشتند تا خود در زندگی اش به این داوری ها پاسخ گوید. آن چه که امروز می توان دریافت و پذیرفت، جایگاه بلند او در پرخاش روشنفکرانه به ارزش های چیره بر ایرانیان است که کمتر کسی پس از او، دانش، توانایی و شیردلی دنبال کردن آن را داشته است. ایرانیان امروز را پرسشی در باره جایگاه بلند کسروی در زمینه تاریخ پژوهی و زبان شناسی نیست. جای آن است که جایگاه بلند او را در اصلاح طلبی دینی و اجتماعی و آشکار ساختن ناراستی های ارزشی چیره بر زندگی و اندیشه ایرانیان نیز بشناسیم و مردی را که ایران و ایرانیان به او وام دار اند، ارج بداریم. در این شست و ششمین سالگرد ترور او به دست پاسداران و ستایش گران نیاندیشیدن، یاد او گرامی باد.

محمد امینی

m_amani@cox.net